اطلاعات ۱۳۰۵
*سه شنبه ۲۳ مرداد ۱۴۰۳ *۸ صفر ۱۴۴۶
*۱۳ آگوست ۲۰۲۴ *سال نودونهم *شماره ۲۸۷۳۸
ettelaatonline ettelaat.com

بحرین؛ از یگانگی تا جدایی

احمد رضایی
پژوهشگر و نویسنده

مقاله
تاریخی

۲۳ مرداد سالگرد جدایی بخشی از ایران زمین است که در طول هزاره‌ها همواره جزئی از آن بوده است. در این ماجرای تلخ، درسهای آموزنده بسیاری است که همواره باید پیش چشم داشت. از عوارض ضعف نظامی و اقتصادی کشور گرفته تا فقدان دولت ملی، از پیامد ورود بی رویه بیگانگان به کشور و خطرات تغییر ترکیب جمعیتی تا آثار سوء استعمار و فرمانبرداری گماشتگان از آنان که اعتنایی به استقلال کشورها ندارند و...

اربعین سال ۱۴۰۲ش در کربلا، جوان دانشجویی بحرینی که فارسی را با لحن عربی صحبت می‌کرد، در جمع عزاداران بحرینی به نگارنده گفت: «ایران ما را فروخت!» گفتم: «ایران نفروخت، شاه فروخت» و اینک به یاد آن جوان و در سالگرد آن واقعه تلخ، مروری گذرا بر تاریخ جدایی می‌کنیم به امید آنکه درس عبرتی باشد در حفظ تمامیت ارضی. این نوشتار بر پایه منابعی که در پایان گفتار آمده، تنظیم شده است.

بحرین مجمع الجزایری است متشکل از ۳۳ جزیره در جنوب خلیج فارس، با ۷۷۸ کیلومتر مربع وسعت و مرکزیت منامه. این سرزمین در زمان هخامنشی با نام «تایلوس» و در عصر ساسانی با نام «میسان» بخشی از خاک ایران به شمار می‌آمد تا اینکه پای استعمارگران به منطقه باز شد.

ورود اشغالگران

در سال ۱۵۲۱م استعمارگران پرتغالی بحرین را اشغال کردند و قلعه‌ای در آن ساختند؛ ولی «بنی جبر» که ملوک هرمز ایشان را به سرپرستی بحرین گماشته بودند، سر از پیروی آنان برداشتند و هشت دهه بعد، شاه عباس اول صفوی با یاری گرفتن از کمپانی هند شرقی و نیروی دریایی انگلیس، آن را در ۱۶۰۲م پس گرفت و تا زمان قاجاریه همواره جزئی از استان فارس بود.

در حدود سال ۱۱۶۰ق «شیخ **احمد بن خلیفه**» که از «نجد» در مرکز عربستان به کویت مهاجرت کرده بود، به بحرین تاخت و با شکست سربازان ایرانی، بر آن دست یافت و از آن پس زیر چتر حمایت همه جانبهٔ انگلستان قرار گرفت؛ چه، استعمار انگلیس از سال ۱۲۳۶ق به بهانهٔ مبارزه با دزدان دریایی و تحریم برده‌فروشی، پایهٔ حضور مستقل خود در خلیج فارس را استوار کرده بود. سال ۱۲۶۴ بریتانیا از «شیخ **محمد بن خلیفه** آل خلیفه» اجازه گرفت که همهٔ کشتی‌ها و مردم بحرین را وارسی کند. شیخ محمد با والی فارس و پادشاه ایران نامه‌نگاری کرد و ضمن تمکین از حاکمیت ایران، از ایران یاری خواست. انگلیس نیز بحرین را تصرف نمود و او را برکنار کرد و برادرش «شیخ **عیسی** آل خلیفه» را روی کار آورد. شیخ عیسی با بریتانیا دو عهدنامه امضا کرد که بی اجازهٔ بریتانیا با دولت دیگری رابطه پیدا نکند و تنها دولت بریتانیا در بحرین نماینده داشته باشد. بدین ترتیب بحرین عملاً تحت الحمایهٔ انگلیس شد. در سال ۱۲۷۰ق عمان نیز تحت سلطه بریتانیا قرار گرفت.

اما هنوز دست کم سلطه معنوی ایران پذیرفته شده بود، به طوری که وقتی در حدود سال ۱۲۹۶ق، دولت عثمانی ادعای حاکمیت بر بحرین را کرد و برای حل این مناقشه، مجمعی برای حکمیت در برلن با حضور نمایندگان فرانسه و انگلیس تشکیل گشت، این مجمع رأی داد که: «بحرین متعلق به ایران است» و دولت انگلیس گفت: «تا وقتی دولت ایران حتی چهار ناو جنگی در خلیج فارس ندارد، ما محافظت از بحرین را عهده‌دار می‌شویم.» دولت عثمانی که تنها بر مکه و مدینه تسلط داشت، همواره شمال جزیره العرب را جزو خاک ایران به رسمیت می‌شناخت و نقشهٔ رسمی عثمانی نیز گواه این موضوع است.

از سال ۱۸۲۰م و قدرت‌گیری استعمار انگلیس در منطقه، اوضاع تغییر کرد. در این سال پس از امضای یک توافقنامه، بریتانیا «آل خلیفه» را به عنوان حاکم بحرین به رسمیت شناخت و چند دهه بعد، در پی جنگ قطر و بحرین در سال ۱۸۶۸، بریتانیا با آل خلیفه توافق دیگری امضا کرد که طبق آن، حاکم حق بخشش اراضی خود را جز به بریتانیا ندارد و نمی‌تواند بدون مجوز بریتانیا با هیچ حکومت خارجی وارد رابطه شود. در عوض بریتانیا قول داد از بحرین در برابر هر نوع تجاوزی محافظت کند و از حکومت آل خلیفه پشتیبانی نماید. توافقات بعدی در سالهای ۱۸۸۰ و ۱۸۹۲ جایگاه تحت الحمایگی بحرین برای بریتانیا را تحکیم بخشید.

واکنش ایران

ایران در تمام این دوران که مصادف با روزگار ضعف حکومت قاجار بود، به سلطه بیگانگان تن نداد و حتی تا پیش از کودتای ۱۲۹۹ش، یازده بار درصدد بازگرداندن بحرین برآمد که به دلیل مخالفت انگلیس ناکام ماند. از آن پس نیز تا سال ۱۳۴۶ هرگز از ادعای حق حاکمیت خود چشم نپوشید. مردم بحرین و حکام محلی نیز همواره خود را تابع استان فارس می‌نامیدند و در دعاوی به حکام ایالت فارس مراجعه می‌کردند تا جایی که در اسفند ۱۳۰۱ برخی از سرشناسان بحرینی در نامه‌ای از وزارت پست و تلگراف ایران درخواست کردند که دفتر پستی بحرین را به عنوان جزیره‌ای ایرانی اداره کند.

در آن سال حزب نجات بحرین برای «استخلاص بحرین از عناصر اجنبی و الحاق آن به کشور اصلی» به رهبری شیخ **عبدالوهاب زیانی** ـ روحانی شیعهٔ بحرینی ـ تشکیل شد. همزمان گروهی مشترک از نمایندگان وزارت خارجه و وزارت فوائد عامه تشکیل شد تا حاکمیت ایران بر جزیره را بازگرداند.

ـ در سال ۱۳۰۲ ش (۱۹۲۳) جمعی از نمایندگان مجلس طرحی پیشنهاد دادند که مردم بحرین یک نماینده برای مجلس انتخاب کنند و به تهران بفرستند. در همین سال سِر **پرسی لورن** (سفیر بریتانیا در ایران) کوشید تا دکتر **محمد مصدق** (وزیر خارجهٔ وقت) را متقاعد کند که ایران از ادعای خود دربارهٔ بحرین دست بردارد. مصدق پاسخ داد: «با توجه به احساسات ملی موجود در باب این بخش باستانی از قلمرو ایران، هیچ دولت ایرانی نمی‌تواند دست از ادعای حاکمیت بر بحرین بشوید یا در مورد آن کوتاه بیاید».

از جمله شواهد تاریخی که دولت ایران برای تأیید مالکیت خود بر بحرین ارائه کرد، مدارکی بود درباره اینکه بریتانیا نیز حاکمیت ایران بر بحرین را به رسمیت شناخته بود. نخستین سند، قرارداد کاپیتان **ویلیام بروس** با **حسینعلی میرزا فرمانفرما** ـ والی فارس ـ بود که در ۱۲ ذیحجه ۱۲۳۶ (۱۲۰۰ش) منعقد شده بود و در آن اذعان شده بود که: «بحرین همیشه متعلق به دولت ایران و جزو ایالت فارس بوده است».

ـ سال ۱۳۰۶ که استعمار انگلیس قراردادی با عربستان دربارهٔ بحرین، قطر و امارات امضا کرد، ایران از تجاوز به تمامیت سرزمینی خود، به «جامعهٔ ملل» شکایت کرد و در نامه‌ای به وزارت خارجهٔ بریتانیا نوشت: «مالکیت ایران بر بحرین محرز است و... [ماده ۶ معاهده] تا درجه‌ای که مربوط به بحرین است، برخلاف تمامیت ارضی ایران است و با مناسبات حسنه بین دو دولت... منافات دارد. دولت ایران به این قسمت از معاهده جداً اعتراض دارد».

ـ نخست وزیر **مخبرالسلطنه هدایت** در دوم آذر شکایت نامهٔ ایران را به دبیرخانهٔ جامعهٔ ملل واگذار کرد و «برای حفظ حقوق مسلّم ایران نسبت به جزایر بحرین» رونوشت نامه اعتراض به انگلیس را نیز فرستاد. دادخواهی ایران در مه ۱۹۲۸ در روزنامه جامعهٔ ملل چاپ شد.

ـ با انکار حاکمیت ایران از سوی انگلیس، دوباره در یازدهم مرداد ۱۳۰۷ به شارژ دافر آن کشور در تهران، ایران یادداشتی فرستاد که: «هرگز دولتی مستقل به نام بحرین نبوده و ایران نیز هیچ‌گاه از حقوق خود بر بحرین صرف نظر نکرده است؛ پس قراردادهای بریتانیا با شیوخ محلی نمی‌تواند مانع تداوم حاکمیت ایران بر بحرین شمرده شود.»

ـ در اوایل سال ۱۳۰۹ دولت ایران پس از آنکه اطلاع پیدا کرد کنسرسیومی انگلیسی امتیاز استخراج منابع نفت بحرین را گرفته و اقدام به عملیات استخراج نفت کرده، به دولت انگلستان اعتراض کرد که اقدام آن کنسرسیوم «ناقض حقوق حاکمیت ایران» است و دولت ایران «امتیاز ادعائی را از درجه اعتبار ساقط می‌داند». رونوشتی از این اعتراض به اطلاع کلیه دولت‌های عضو جامعه ملل نیز رسانده شد.

ـ در سال ۱۳۱۰ انگلیس با واداشتن شیخ بحرین به امضای قراردادی تازه، تسلط خود بر جزیره را افزود. دولت ایران در نامه‌ای به امضای **تیمورتاش** وزیر دربار نوشت: «دولت بریتانیا به ایران حق بدهد که سرزمین‌هایی را که مالکیت ایرانی آنها شناخته شده است، رسماً مطالبه کند».

ـ در سال ۱۳۱۲ شرکت آمریکایی «استاندارد اویل» در امتیاز کنسرسیوم انگلیسی شریک شد و به حفاری و استخراج نفت در بحرین پرداخت. وزارت امور خارجه ایران در اول خرداد ۱۳۱۳ یادداشت اعتراضی به سفارت آمریکا در تهران فرستاد و خاطرنشان کرد: «هر گونه امتیازی که در جزایر بحرین به شرکت استاندارد اویل یا هر شرکت دیگری از طرف ایران داده نشده باشد، از درجه اعتبار ساقط است و دولت ایران قویاً و جداً به آن معترض می‌باشد». این اعتراض به اطلاع جامعه ملل نیز رسانده شد.

ـ در سال ۱۳۱۴ بریتانیا پایگاهی برای نیروی دریایی خویش در بحرین درست کرد و با آغاز جنگ جهانی دوم، چون بحرین مستعمرهٔ بریتانیا به شمار می‌رفت، جنگنده‌های آلمان و ایتالیا تأسیساتش را بمباران کردند و به علت اشغال ایران به دست متفقین در شهریور ۱۳۲۰، شکایت‌های ایران به جایی نرسید.

ـ پس از پایان جنگ جهانی و خروج اشغالگران انگلیسی از ایران، ۲۵ نماینده مجلس در سال ۱۳۲۷ ماده واحده‌ای در دستور کار گذاشتند که دولت را موظف به بسط حاکمیت خود در بحرین و تکمیل سازمان اداری این جزیره می‌کرد. آنان طرح خود را مستند به «شکایات متواتری که از طرف اهالی بحرین برای عدم توجه کامل اولیای دولت مرکزی نسبت به مجمع الجزایر مزبور واصل گردیده و لزوم فوری استقرار پاسگاه‌ها و تهیه موجبات رفاه اهالی و بسط امنیت در آن سامان» اعلام کرده بودند.

ـ در «نهضت ملی شدن صنعت نفت»، شرکت نفت بحرین نیز در فهرست شرکت‌هایی بود که در لایحه در ۱۳۲۹ تقدیم مجلس شد؛ چه، در پی اخراج انگلیسی‌ها از ایران و خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس، طومارهای بسیاری از بحرین به امضای طبقات مختلف مردم بحرین به تهران می‌رسید. دکتر **مصدق** می‌خواست پس از حل مسئلهٔ نفت، اقدام به بازگرداندن بحرین نماید که با کودتای ۲۸ مرداد ناکام ماند و خود راهی تبعیدگاه شد. در تمام این مدت حکومت آل خلیفه با وارد کردن عربهای سنی به بحرین، می‌کوشید ترکیب جمعیتی را تغییر دهد.

ـ در سال ۱۹۵۶م (حدود ۱۳۳۵) حکومت بحرین با اعلام وضع غیرعادی، عده زیادی از ایرانیان را دستگیر کرد. وزیر خارجه ایران طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی حاکمیت ایران بر بحرین را از ابعاد مختلف حقوقی و تاریخی تکرار نمود.

ـ مجلس شورا در آبان ۱۳۳۶ لایحه‌ای را تصویب کرد که به موجب آن بحرین «استان چهاردهم ایران» اعلام شد و دو کرسی خالی برای نمایندگانش در نظر گرفته شد. **حشمتی** (معاون وزیر دارایی) هنگام تصویب این لایحه گفت: «وزارت خارجه انگلستان صریحاً اقرار می‌کند که بحرین تا ۱۷۸۲، جزئی از قلمرو ایران بوده است. چطور شده که بعد از این تاریخ، منتزع شده است؟ در این گونه موارد یا باید جنگی شده باشد و قسمتی از خاک کشور با زور مجزا شده باشد، یا قراردادی بدون جنگ بسته شود، و یا آنکه معامله‌ای صورت گرفته باشد. هیچ یک از موارد بالا در مورد بحرین صادق نیست و به موجب قوانین بین المللی و سابقه، بحرین ملک ایران محسوب می‌شود.»

شوروی اعلان حاکمیت ایران بر بحرین را به طور رسمی تأیید کرد، ولی انگلیس آن را رد کرد و مدعی شد که بحرین کشوری مستقل است. **علیقلی اردلان** وزیر خارجه وقت در پاسخ گفت: «بنا به دلایل و شواهد عینی، ایران بر بحرین حکومت می‌رانده است و شیوخ [بحرین] نیز هر زمان که آزاد بوده‌اند و حکومت مرکزی [ایران] نیز قدرتمند بوده است، خودشان را تابع حکومت ایران دانسته‌اند».

به نظر **سید امیر مکی** ـ تاریخ پژوه ـ دولت ایران در مورد حاکمیت خود بر بحرین چنین استدلال می‌کرد:

۱. بحرین هرگز کشوری مستقل نبوده و حاکمیت ایران بر این جزیره چندین قرن ادامه داشته است، به استثنای دوره کوتاهی از تاریخ که پرتغالی‌ها این جزیره را اشغال کردند.

۲. ایران هرگز حاکمیت خود را بر بحرین به قدرت دیگری واگذاری نکرده و حاکم بحرین را به عنوان رئیس یک کشور به رسمیت نشناخته است.

۳. ایران حمایت بریتانیا را از بحرین به عنوان مداخله در امور داخلی خود تلقی کرده است.

بدین ترتیب ایران باوجود گرفتاری‌های مختلف داخلی و حتی در دوره‌هایی که سخت ضعیف بوده، همچون اواخر سلطنت **احمدشاه** یعنی سال ۱۳۰۱ تا سال ۱۳۴۶ هرگز از اعلام رسمی حاکمیت خود بر بحرین کوتاه نیامد.

در مسیر جدایی!

اواخر سال ۱۳۴۶ ش بود که استعمار پیر اعلام کرد تصمیم دارد تا سال ۱۳۵۰ نیروهایش را از شرق سوئز خارج کند و در این مدت درصدد برآمد که با تشکیل کشور «امارات متصالحه» که بحرین هم جزو آن بود، مانع پیوستنش به ایران شود. دولت ایران ضمن استقبال از خروج استعمار از منطقه، بار دیگر اعلام کرد از حق حاکمیت خود بر بحرین منصرف نشده است.

شاید بتوان گفت این دوره زمانی بهترین فرصت برای اعمال حاکمیت ایران بود؛ اما به دلیل فقدان دولت ملی و دلایل پشت پرده (که شاید یکی از آنها شکست کشورهای عربی از اشغالگران صهیونیست بود که به افزایش تنش با حامیان اسرائیل انجامید و ضرورت داشت خشم انباشتهٔ جهان عرب به نحو مناسبی تخلیه شود)، حکومت وقت ایران با اعلام انصراف ناگهانی و سریع از دعاوی تاریخی خود، تن به خواست استعمار پیر داد در عوض اینکه حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه پذیرفته شود!

راه حل فریبکارانه ای هم برای این مرحله مطرح شد. **اسفندیار بزرگمهر** (وزیر مشاور وقت) می‌نویسد: «سِر **ویلیام لوس** ـ مأمور بلندپایهٔ وزارت خارجه انگلستان ـ چند بار به ایران آمد و با مقامات گوناگون از جمله شاه دیدار کرد. دشواری مهم آن بود که چگونه صورت ظاهر داستان را به شیوه‌ای سر و سامان دهند که هنگامی که مسأله آفتابی شد، مردم ایران از جداشدن بخشی از خاک کشورشان دچار شوک نشوند و نگویند که چگونه شد که استان چهاردهم را از دست دادید؟ در اینجا نیز انگلیسی‌ها راهنمایی جالبی کردند. بدین‌سان که دولت ایران انجام و نتیجهٔ یک همه‌پرسی در بحرین را بپذیرد و در صورتی که در این همه‌پرسی، مردم بحرین خواهان استقلال باشند، ایران از ادعای مالکیت بحرین چشم بپوشد و این چشم‌پوشی را به مجلس شورای ملی ببرد و در آنجا یکی از وکلای مجلس دولت را استیضاح کند و دولت هم یک پاسخ سطحی به آن بدهد، آنگاه دولت درخواست رأی اعتماد می‌کند. رأی اعتماد حاصل می‌شود و بحرین هم بی‌دغدغه از ایران جدا می‌شود!»

پس شاه با این شرط حاضر به سازش شد که مردم بحرین در یک همه‌پرسی اعلام کنند که نمی‌خواهند به ایران برگردند. او در دیدار رسمی خود از هند، در مصاحبه مطبوعاتی در ۴ ژانویه ۱۹۶۹ اعلام کرد که اگر مردم بحرین خواهان بازگشت به ایران نباشند، از ادعاهای سرزمینی خود بر بحرین دست خواهد کشید. البته پیشتر هم در مصاحبه با روزنامه گاردین لندن در شهریور ۱۳۴۵ گفته بود: «بحرین با توجه به اینکه ذخایر مرواریدش به پایان رسیده است، از نظر ایران اهمیتی ندارد!» بعدها (یعنی دی ۱۳۴۷) بود که طی دیدارش از هند گفت: «اگر مردم بحرین مایل نباشند به کشور ما ملحق شوند، هرگز به زور متوسل نخواهیم شد و هر کاری که بتواند ارادهٔ مردم بحرین را به نحوی که نزد همه جهانیان به رسمیت شناخته شود نشان دهد، خوب است... من که نمی‌توانم در کنار هر یک از مردم بحرین یک سرباز بگمارم که شورش نکنند!»

همچنین ۲۴ دی ۱۳۴۸ در سخنرانی در جمع کارکنان وزارت خارجه گفت: «انگلیس این جزیره را به ایران پس نخواهد داد و من نمی‌توانم چون دُن کیشوت رفتار کنم!» **امیرخسرو افشار** ـ سفیر وقت ایران در انگلیس ـ موضع جدید شاه را نتیجهٔ توصیه‌های رئیس «اینتلیجنت سرویس» در تهران می‌دانست.

شاه در ۲۰ بهمن ۱۳۴۸ به طور خصوصی از وزیر دربارش **اسدالله عَلَم**، می‌پرسد: «بین خودمان باشد، به نظر تو در ادامه حل مسأله بحرین، آیا ما به مملکت‌مان خیانت می‌کنیم یا آن طور که بسیاری کسان در اقصی نقاط جهان گفته‌اند، منطقه را از درگیری‌های بیهوده و کمونیسم نجات می‌دهیم؟» علم که به داشتن ارتباط با انگلیس معروف بود، پاسخ می‌دهد: «اینکه بگوییم بحرین بنابر حقوق قانونی از آن ماست، ما را به جایی نمی‌رساند. اگر آن را با زور بگیریم، همیشه باری بر دوشمان خواهد بود و موردی برای اختلاف دائمی با عربها می‌شود. از آن گذشته، بسیار گران هم خواهد بود؛ زیرا منابع نفتی بحرین در حال خشک شدن است!» (خاطرات علم، ج۱، ص۲۰۱).

کدام همه‌پرسی؟

با توجه به اینکه استعمار و حاکمان بحرین از نتیجهٔ همه‌پرسی واقعی آگاه بودند، بریتانیا با ایران توافق کرد به جای همه‌پرسی (رفراندم)، سازمان ملل سرنوشت سیاسی این سرزمین را از طریق نظرسنجی از میان گروه‌ها و طبقه‌های مختلف تعیین کند.

نظرخواهی در فروردین ۱۳۴۹ انجام شد. هیأتی از سازمان ملل به سرپرستی نماینده دبیرکل به بحرین رفت. او نظرخواهی را نه از بدنهٔ مردم و با مشارکت عمومی، بلکه از قشر محدودی کرد، مانند رئیسان قبایل و سرپرستان گروه‌ها و شیوخی که به بریتانیا نزدیک بودند، با این پرسشِ سه جوابی که خواهان کدام مورد هستید: «پیوستن به ایران، تحت حمایت بریتانیا بودن، استقلال؟» هنگام سفر هیأت، دوباشگاه فرهنگی «نادر» و «فردوسی» را بستند و بسیاری از بحرینی‌های هوادار ایران را به زندان افکندند و برخی را نیز کشتند. در عوض هزاران نیروی کار عرب از کشورهای منطقه را به بحرین کشاندند!

در این میان، دولت ایران هیچ اقدامی حتی در سطح اطلاع رسانی و آگاهی بخشی برای ترغیب مردم بحرین نسبت به الحاق به ایران نکرد. **اسفندیار بزرگمهر** می‌نویسد: «در بحبوحهٔ جریان بحرین، روزی نخست وزیر (هویدا) مرا خواست و گفت: چون هنوز روابط سیاسی با بحرین رسماً به انجام نرسیده، چند روزی به بحرین برو و غیررسمی تحقیقاتی بکن، ببین اوضاع آنجا در رابطه با ایران چگونه است... با هواپیما به بحرین رفتم... در شهر با کمال تعجب دیدم که تمام مغازه‌دارها فارسی صحبت می‌کنند و چون سیگار برگ می‌کشیدم، در مغازه سیگار به من تعارف می‌کردند. همه ایرانی الاصل بودند و بسیار خونگرم و مهربان. با چند نفر از تجار که دفاتر معتبری داشتند، مذاکره کردم. همه نسبت به ایران و ایرانی نظرات بسیار قابل توجه داشتند...»

نماینده دبیرکل پس از پایان مأموریتش، در گزارش خود ادعا کرد که مردم بحرین خواهان استقلال از ایران هستند. دبیرکل نیز گزارش را به شورای امنیت داد و شورای امنیت با اتفاق آرا قطعنامه ۲۷۸ را در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۹ (برابر ۱۱ مه ۱۹۷۰) مبنی بر جدایی بحرین صادر نمود. چندی بعد بحرین رسماً عضو سازمان ملل متحد شد.

استیضاح!

پس از توافق ایران و بریتانیا، «حزب پان ایرانیست» به رهبری **محسن پزشکپور** دولت را استیضاح کرد. هنگامی که **اردشیر زاهدی** در مجلس گزارش کار بحرین و نظرخواهی را به مجلس داد، پزشکپور اعلام مخالفت کرد و دولت را استیضاح نمود. در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۹ موضوع «اعتماد به دولت» به رأی گذاشته شد و مجلس با ۱۸۷ رأی موافق در برابر ۴ مخالف، به دولت رأی اعتماد مجدد داد و بدین ترتیب مجلس شورای ملی بی‌آنکه مسأله بحرین به بحث گذاشته شود، نظر دولت را پذیرفت و ابراز کرد که با انجام همه‌پرسی در بحرین موافق است! در ۲۸ اردیبهشت نیز مجلس سنا با اتفاق آرای ۶۰ سناتور آن را تأیید نمود.

یک ساعت پس از اعلام استقلال بحرین، ایران این کشور را به رسمیت شناخت. اعلام این خبر از رادیو ایران به قدری مضحک پخش شد که علم در خاطراتش می‌نویسد: «شورای امنیت درخواست اکثریت را مبنی بر استقلال کامل بحرین تصویب کرد. نماینده ما در سازمان ملل بلافاصله قول حمایت ایران را ارائه کرد. شنیدن خبر این قضیه از رادیو تهران بسیار جالب بود: گوینده خبر چنان با افتخار و غرور آن را خواند که گویی هم اکنون بحرین را فتح کرده‌ایم!»

در سال ۱۳۴۹ حاکم بحرین نخستین بار به ایران آمد و قرارداد اولیهٔ تحدید حدود فلات قاره بین ایران و بحرین به امضا رسید. باز علم می‌نویسد: «برای اولین بار در دویست سال اخیر، یک شیخ بحرین سفری رسمی به ایران کرده است. در فرودگاه، شاهپور غلامرضا، نخست وزیر و من از او استقبال کردیم. خیلی جالب است که تا همین اواخر ما از او با عنوان «شیخ فلان فلان شده و غاصبِ بحرین» نام می‌بردیم؛ اما امروز او میهمان عزیز و محترم ماست! ناهار را با شاه صرف کرد که بعداً به او افتخار داد و در اقامتگاه او چای صرف کرد. این هم یکی از اولین‌های دیگر! تاکنون سابقه نداشته که شاه دیدار یک شیخ خلیج فارس را پس بدهد. به این موضوع اشاره کردم و گفتم: «شاید داریم ادب و نزاکت را از حد می‌گذرانیم»؛ ولی شاه پاسخ داد که مایل است شیخ یکی از اقمار ایران بشود. شیخ از بازدید شاه بسیار خوشوقت شد. (خاطرات علم، جمعه، ۴ دی ۱۳۴۹).

شیخ بحرین در ۲۳ مرداد ۱۳۵۰ بیانیهٔ استقلال بحرین را منتشر کرد و شاه ایران در پیام تبریکش گفت: «حضرت صاحب العظمه شیخ عیسی بن سلمان آل خلیفه، حاکم بحرین و توابع. بسیار خوشوقتم که به مناسبت اعلام استقلال بحرین، شادباش‌های صمیمانه و درودهای خالصانه خود را به آن حضرت ابراز دارم. سعادت و توفیق بیش از پیش آن حضرت را در رهبری مردم همکیش و نجیب بحرین به سوی رفاه و ترقی روزافزون از خداوند متعال مسئلت می‌دارم و اطمینان کامل دارم که بحرین نیز در سالهای آینده با همکاری سایر کشورهای خلیج فارس نقش خود را در حفظ صلح و امنیت در این منطقه حساس ایفا خواهد کرد. از صمیم قلب آرزومندم که روابط مودت و همکاری میان دو کشور ما همچنان به نفع طرفین توسعه و تحکیم یابد. محمدرضا پهلوی» (روزنامه اطلاعات، ۲۴ مرداد ۱۳۵۰، شماره ۱۳۵۷۱).

در همان سال تهران و منامه مرزهای دریایی میان خود را تعیین و تصویب کردند و روابط دوجانبه را در همهٔ زمینه‌ها آغاز نمودند.

مزخرف می‌گویید!

نه تنها گوینده رادیو متن جدایی را با لحن حماسی خواند و شاه چنان پیامی برای «حضرت صاحب العظمه» فرستاد، بلکه موضوع استقلال بحرین به عنوان یکی از دستاوردهای ملوکانه به کتاب‌های درسی نیز راه یافت؛ با این حال بودند کسانی همچون مرحوم **داریوش فروهر** که با نوشتن بیانیه‌ای مخالفت شدید خود را اظهار کردند. به نوشته **احمد مسجدجامعی**، فروهر به سه سال زندان محکوم شد و با پیگیری‌های مجدد، چند نفر دیگر از اعضای حزبشان (حزب ملت ایران) هم محکومیت‌هایی از سر گذراندند. دکتر **منوچهر اقبال** (مدیر عامل شرکت ملی نفت) برای آزادی فروهر تلاش کرد؛ اما شاه برافروخته شد و به دکتر اقبال گفت: «شما سنتان بالا رفته، خنگ شده‌اید که شفاعت او را می‌کنید!»

پیش از آن، کسان دیگری نیز شاه را از این کار برحذر داشته بودند؛ برای نمونه دکتر **احمد اقتداری** که در خاطراتش می‌گوید: در یکی از شبها نخست وزیر [هویدا] مرا به نخست وزیری خواند، رفتم. کمیسیونی مرکب از عده‌ای وزیر و رئیس سازمان امنیت تشکیل شد. موضوع قبول آن رفراندم ساختگی بود که فردا به مجلس فرستاده می‌شد. همه حرفشان را زدند و نوشتند. نخست وزیر گفت: «حالا باید دید فلانی چه می‌گوید که متخصص خلیج فارس است.» مخالفت خود را اظهار داشتم و نوشتم: «استدعا دارم جناب نخست وزیر به عرض اعلیحضرت برسانند: آنچه را که **احمدشاه** با همه ضعفش و پدرتان **رضاشاه** با همه قدرتش اجازه ندادند، شما هم اجازه ندهید که بحرین از ایران جدا شود. بحرین جزئی از آب و خاک لاینفک ایران است و هر کس از ایران جدا کند، مورد قبول ایرانی نیست و آن را خیانت به مواریث ملی ایرانیان می‌داند» و امضا کردم... نخست وزیر می‌گفت وقتی گزارش کمیسیون آن شب را به اطلاع اعلیحضرت رسانیدم و نوشته تو را در ذیل صورت مجلس خواندم، شاه سری تکان داد و گفت: «حق با فلانی است و ای کاش من این گزارش و استدلال‌های فلانی را زودتر دیده بودم!»

آیت‌الله **سیدصادق روحانی** از روحانیان مقیم شهر مقدس قم نیز مصوبه استقلال بحرین را غیر قانونی خواند. کمال **حبیب‌اللهی** ـ آخرین فرمانده نیروی دریایی رژیم سابق ـ می‌گوید: «بزرگ‌ترین اشتباهی که ما کردیم، در مورد بحرین بود. بحرین را وقتی از دست دادیم، یعنی نصف خلیج فارس را دادیم، تنها بحرین نبود، تمام فلات قاره بود. آن انتخابی هم که آنجا انتخابات به رأی عمومی مراجعه کردند، همه می‌دانیم یک چیز قلابی بود!»

ارتشبد **فریدون جم** سالها بعد در این باره نوشت: «شاهنشاه با وزیران و بزرگان قوم در سالن تشریف داشتند، من هم به عنوان رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران حاضر شده بودم. شاهنشاه بسیار شاد بودند و قضیه بحرین تازه فیصله یافته بود و موضوعِ صحبت جمع بود. حضار مرتب روشن بینی، واقع بینی و دورنگری شاهنشاه را در این امر می‌ستودند و تبریک می‌گفتند. من ساکت در گوشه‌ای ایستاده بودم. ناگاه شاهنشاه خطاب به من فرمود: «شما نظامی‌ها در این باب چه می‌گویید؟» به شرف عرض رسانیدم: «ما چون حق دخالت در سیاست و تصمیمات سیاسی نداریم، به خود حق هیچ‌گونه اظهار نظر نمی‌دهیم. تکلیف ما روشن است و باید در هر حال از سیاست کشورمان پشتیبانی کنیم.»

شاهنشاه فرمودند: «بسیار خوب، ولی این که نمی‌شود در باطن خودتان هم نظری نداشته باشید و خود شما مثلاً در مورد کاری که در مورد بحرین کردیم، چه فکر می‌کنید؟» به شرف عرض رسانیدم: «یا بحرین جزء خاک ایران بوده و یا بی جهت به آن ادعا داشته‌ایم. تصور می‌کنیم که همه سوابق نشان می‌دهد که بحرین مانند سایر نقاط، جزء خاک ایران بوده است؛ بنابراین به هیچ‌وجه صحیح نمی‌دانم که از قسمتی از مردم ایران سؤال شود که می‌خواهند جزء ایران باقی بمانند یا راه دیگری پیش گیرند. آنهایی که چنین نظرهایی در بحرین داشته باشند، یاغی هستند و با آنها همان معامله را باید کرد که با یاغیان باید بکنیم. کشورهای خارجی هم حق مداخله در امور داخلی ما نباید داشته باشند.»

شاهنشاه که از ناحیه یکایک حضار چیز دیگر شنیده بودند، یکه خورده، به من فرمودند: «به کلی مزخرف می‌گویید!» دیگر صحبتی نشد.

با توجه به چنین فضایی بود که امیرعباس هویدا ـ نخست وزیر وقت ـ در واکنش به انتقادات مطرح شده در جدایی بحرین گفت: «به هیچ کس مربوط نیست. دختر خودمان بود، به هر کس می‌خواستیم شوهرش دادیم!»

از منظر اقتصادی

حقیقت این است که هر بخشی از کشور در حکم عضوی از پیکر مام میهن است و بسیار زشت و نکوهیده است که جایی را به سبب فقر طبیعت و فقدان منابع و معادن، بی ارزش شمرد و به هر دلیل جدایی‌اش را توجیه کرد؛ آن چنان که اسدالله علم در خاطراتش به نقل برخی از توجیهات شاه می‌پردازد که: «به لحاظ اقتصادی، مجمع الجزایر بحرین دیگر اهمیت ندارند؛ زیرا نفت آنجا که تمام شده و صید مروارید نیز صرفه اقتصادی ندارد. از نظر اهمیت استراتژیکی و سوق الجیشی [نیز] با وجود تسلط ایران بر تنگه هرمز، آن جزایر دیگر ارزشی ندارد؛ از جهت امنیتی هم حفظ آن سرزمین پرهزینه و مستلزم استقرار یکی دو لشکر در آنجاست. من اهل این نیستم که به زور حضور لشکرم، یک جایی را ضمیمه خاک خود کنم!»

به رغم این سخنان، باید گفت هرچند اقتصاد سنتی بحرین وابسته به مروارید بود، ولی هم اکنون نفت و فراورده هایش ۶۰ درصد صادرات و درآمد این کشور و همچنین ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی بحرین را تشکیل می‌دهد. در تولید آلومینیوم نیز بحرین رتبهٔ نخست در خاورمیانه و رتبهٔ پنجم جهانی را داراست و چه بسا هنوز بسیاری باشند که همچون آن جوان دانشجوی بحرینی گلایه‌آمیز بگویند: «ایران ما را فروخت»، در حالی که مردم ایران در این میان نقشی نداشتند و با شاعرشان، مترجم نامور **محمد قاضی** همدل بودند که از زبان بحرین در «پیام بحرین» سروده بود:

سلام ای گرانمایه مام وطن
سلام ای سرور دل و جان من
سلام ای خجسته دیار مهان
نوازندهٔ روح و آرام جان
نسیم سحر چون ز دریا وزد
ز دریا سوی ملک دارا وزد،
رساند به گوش تو پیغام من
به یاد تو آرَد همی نام من
که من زادهٔ خاک پاک توام
یکی گوهر تابناک توام
در آغوش مهر تو سر کرده‌ام
شبان در کنارت سحر کرده‌ام...
نگفتی که چون گشت بحرین من؟
کجا رفت آن قرة العین من؟
به یک دم فراموش کردی مرا
وزین غم، سیه پوش کردی مرا
در آغوش تو هرمز و قشم و کیش
من در اینجا در آغوش دشمن پریش؟
ندانم ز هرمز چه کم داشتم
که مام وطن کوچک انگاشتم

منابع

ـ روزنامه اطلاعات، مرداد ۱۳۵۰
ـ اسدالله علم، خاطرات علم.
ـ احمد مسجدجامعی، داریوش فروهر تنها مخالف جدایی بحرین از ایران بود.
ـ تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد، مصاحبه با کمال حبیب اللهی.
ـ جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۷۰). بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه.
ـ همو، (۱۳۷۱). کانون های بحران در خلیج فارس. مؤسسه کیهان.
ـ همو، (۱۳۷۶). نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.
ـ «ماجرای جدا شدن بحرین از ایران». مرکز مطالعات خلیج فارس. ۲۰۲۱.
ـ عبدالرضا، هوشنگ مهدوی (۱۳